



یادآوری حرف‌هایشان در مورد آرزوی شهادت داشتن، آرامش می‌کشد. به نظرم بزرگ‌ترین پاداش تمام سال‌های زحمت ایشان، به شهادت رسیدن است.

سید مهدی درباره ارتباط شهید آل‌هاشم با شهید رئیسی می‌گوید: پدرم با شهید رئیسی بسیار صمیمی بودند. خیلی از شب‌ها که با هم به مراسم روضه می‌رفتند، حضور داشتم. بسیار با هم گفت‌وگو داشتند و مشورت می‌کردند.

وی تأکید کرد: بر این باور قلبی هستم که مقام و مسئولیت به آل‌هاشم عزت نداد، بلکه آل‌هاشم بود که به مقام و مسئولیت عزت داد.

در پایان گفتگو، سید مهدی آل‌هاشم از طرح‌هایی برای جمع‌آوری خاطرات پدر خود سخن گفت: خاطرات ناگفته و ناب زیادی از پدر داریم که این خاطرات گنجینه‌ای از زندگی ایشان است. پدرم هیچ‌گاه به دنبال مقام و مسئولیت نبود، تنها خدمت به مردم و نظام اسلامی برای او مهم بود. امیدواریم بتوانیم این خاطرات را به صورت کتاب یا مجموعه‌ای منتشر کنیم تا این سبک زندگی برای نسل آینده الهام‌بخش باشد.

آل‌هاشم ادامه داد: در شروع مسیر و قبل از حرکت، گفتند چیزی یادشان رفته است. به آبدارخانه پادگان برگشت و به سربازی که آنجا نشسته بود گفت: "شما دوران خدمت برای من زحمت زیادی کشیدید، آمده‌ام که از شما خداحافظی کنم." ایشان حتی در چنین لحظاتی یاد آن سرباز بود و همیشه به سربازان به عنوان امانت خانواده‌هایشان نگاه می‌کردند.

سید مهدی با بغضی که در کلامش احساس می‌شد از آرزوهای پدر شهیدش چنین گفت: پدرم همیشه می‌گفت که آرزوی شهادت دارد. حدود ۲۰۱۵ سال پیش وصیت‌نامه‌ای نوشته بودند و از آرزوی شهادتشان گفته بودند، ولی در این ۳۰ سال اخیر انگار به ایشان الهام شده بود و می‌دیدم که با قطعیت در این مورد صحبت می‌کردند؛ می‌گفتند که آرزوی ایشان این است که سومین شهید محراب تبریز باشند. این اعتقاد و ایمان در تمام زندگی ایشان جاری بود.

وی افزود: لحظه دیدن پیکر پدرم را هرگز فراموش نمی‌کنم. در موقعیت جنگل و رزقان بودم. نمی‌توانم لحظه‌ای که به پیکر رسیدم را توصیف کنم. به شدت ناراحت بودم، ولی

وی ادامه داد: اعتقاد ایشان خدمت به مردم بود و ارتباط بسیار نزدیک و صمیمی با نیروهای مسلح، فرماندهان و حتی سربازان داشتند. شبانه‌روزی تلاش می‌کردند و مدام در مأموریت بودند. ایشان هیچ‌گاه خود را جدا از مردم نمی‌دانستند؛ همیشه بین مردم حاضر بودند و زندگی‌شان سرشار از خدمتگزاری بود و کمتر پشت میز می‌نشستند.

سید مهدی آل‌هاشم افزود: در این سی و یک سالی که از خدا عمر گرفتم، یک سفر شخصی یا حتی خاطره خرید رفتن با پدرم را ندارم. ناگفته نماند که ایشان توجه زیادی به خانواده و جایگاه خانواده داشت و من هرچه آموختم از پدرم به یادگار دارم.

وی در ذکر خاطره‌ای از دوران خدمت پدرش می‌گوید: وقتی مراسم تودیع ایشان در ارتش برگزار شد، کارکنان و سربازان بسیار ناراحت بودند. افرادی را دیدیم که در مراسم گریه می‌کردند.

پس از اتمام مراسم، پدرم به من گفت ماشین خودمان را بیاوریم و با ماشین شخصی به خانه بازگردیم. ایشان تأکید داشتند از امروز به بعد مسئولیت در ارتش پایان یافته و باید ساده‌تر رفتار کنند.

وقتی مراسم تودیع ایشان در ارتش برگزار شد، کارکنان و سربازان بسیار ناراحت بودند. افرادی را دیدیم که در مراسم گریه می‌کردند. پس از اتمام مراسم، پدرم به من گفت ماشین خودمان را بیاوریم و با ماشین شخصی به خانه بازگردیم

